

بررسی و تحلیل جایگاه حکومت در فلسفه سیاسی علامه طباطبایی

سید جواد میرخلیلی*

چکیده

علامه طباطبایی از جمله اندیشمندان و متفکران برجسته‌ای است که توجه خاصی به بحث حکومت در فلسفه سیاسی خود داشته است. مقاله حاضر درصدد است با بررسی و تحلیل فلسفه سیاسی علامه طباطبایی، تبیینی از جایگاه حکومت در فلسفه سیاسی وی ارائه نماید. برای این منظور از روش توصیفی - تحلیلی و آثار این متفکر اسلامی به این بحث پرداخته خواهد شد. یافته‌های تحقیق حاضر بیانگر آن است که در فلسفه سیاسی علامه طباطبایی، انسان موجودی اجتماعی است و زندگی اجتماعی انسان به برپایی حکومت می‌انجامد. بدین ترتیب، مباحث فلسفه سیاسی علامه طباطبایی از انسان‌شناسی آغاز، و به جهت اجتماعی بودن انسان و تشکیل اجتماع انسانی به مباحث حکومت منتهی می‌شود.

واژگان کلیدی

علامه طباطبایی، فلسفه سیاسی، انسان، اجتماع، حکومت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

mirkalili@aut.ac.ir
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۲

*. استادیار گروه معارف و علوم انسانی دانشگاه صنعتی امیر کبیر (پلی تکنیک تهران).
تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۵/۲۹

مقدمه

علامه طباطبایی از جمله فیلسوفانی سیاسی است که آرا و نظریات وی را می‌توان به‌عنوان پشتوانه فکری و نظری انقلاب اسلامی مورد بررسی و تحلیل قرار داد؛ بنابراین، پرداختن به فلسفه سیاسی وی در بحث فلسفه سیاسی نظام جمهوری اسلامی ایران حائز اهمیت است؛ چراکه در مباحث مربوط به فلسفه سیاسی که بخشی از آن هنجاری به‌شمار می‌رود، وی مباحثی در باب تحقق فضایل جامعه سیاسی بیان می‌کند.

علامه ضمن طرح مسائل و ارائه آن باعث بسترسازی برای فهم حکومت اسلامی شد. چنان‌که از دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی، علامه طباطبایی در سال ۴۱ یعنی قبل از شروع نهضت، مسئله ولایت فقیه را در مقاله خودشان با عنوان ولایت و زعامت که در کتاب مرجعیت و روحانیت در سال ۴۱ منتشر شد، مطرح کرده و آن را امری بدیهی و فطری قلمداد و نیز اثبات کرده بود. (مصباح یزدی، ۱۳۹۶)

علامه طباطبایی در مقاله ولایت و زعامت در کتابی که ذکر شد، می‌نویسد: «اسلام، دینی فطری و پایه احکام و قوانین آن، بر روی اساس آفرینش گذاشته شده است، همچنین مسئله ولایت را که یک امر فطری است، الغاء و اهمال نموده؛ با اعتبار دادن آن، یک حکم فطری انسانی را امضاء کرده و به جریان انداخته است». (طباطبایی، ۱۳۴۱: ۷۶ - ۷۵) علامه در همان مقاله، می‌نویسد:

هر جامعه از جامعه‌های بشری، در گذشته و حال حاضر؛ اعم از جامعه‌های مترقی و یا وحش بزرگ و کوچک، نسبت به این‌گونه امور، هرگز بی‌اعتنا نبوده و نیست و هر جامعه‌ای نسبت به موقعیت خود در این باب، دست‌وپایی کرده ولایت و سرپرستی به‌وجود می‌آورد و این خود، بهترین گواه بر خطری بودن مسئله ولایت است». (طباطبایی، ۱۳۴۱: ۷۵)

نکته‌ای که می‌بایست در مقدمه و پیش از ورود به بحث اصلی مقاله بدان پرداخت، بحث امکان یا امتناع فلسفه سیاسی علامه طباطبایی است. آیا علامه طباطبایی را می‌توان فیلسوف سیاسی به‌شمار آورد یا خیر؟ در این رابطه، سؤالاتی را می‌توان مطرح کرد. از جمله این سؤالات را می‌توان در این موارد برشمرد: اینکه آیا اساساً وی فیلسوفی سیاسی است؟ یا اینکه گفتار سیاسی دارد؟ و دیگر اینکه آیا گفتار سیاسی طباطبایی، اندیشه سیاسی است یا فلسفه سیاسی؟ و ...؛ در پاسخ به این سؤالات می‌توان مباحثی را مورد توجه قرار داد و آنگاه به سراغ بحث از فلسفه سیاسی وی رفت.

برخی از محققان بر این باورند که با توجه به موقعیت فلسفه در دوران ما که باید از افکاری که در صد سال اخیر پیدا شده که به‌عنوان اندیشه سیاسی مطرح می‌شود؛ زیرا این افکار از مبنای فلسفی یا

محتوای فلسفی چندانی برخوردار نیستند و یا اصلاً با فلسفه میانه‌ای ندارند، براساس این اگر فلسفه سیاسی در یک‌صد سال اخیر، مصداقی داشته باشد، بدون تردید، مصداقش فلسفه سیاسی طباطبایی است، چراکه وی در درجه اول، یک فیلسوف مسلم است که در سنت فلسفی اسلامی - ایرانی فلسفه‌ورزی می‌کند؛ از این‌رو، وقتی موضوعات سیاسی را مورد توجه قرار می‌دهد، در آنجا نیز فلسفه‌ورزی کرده و با روش عقلی فلسفی، موضوعات سیاسی را تحلیل و بررسی می‌کند. (یزدانی‌مقدم، ۱۳۹۴)

البته به زعم این عده، یاد کردن از فلسفه سیاسی طباطبایی بدین‌معنا نیست که وی را فیلسوف سیاسی بدانیم؛ یعنی سخن گفتن از فلسفه سیاسی طباطبایی یا فلسفه‌ورزی سیاسی او به‌معنای فیلسوف سیاسی دانستن وی نیست؛ چنان‌که می‌توان از فلسفه سیاسی کانت سخن گفت، اما کانت را فیلسوف سیاسی به‌شمار نیاورد. برخی نیز بر این باورند که در میان متفکران مسلمان، علامه طباطبایی از نادر متفکرینی به‌شمار می‌رود که در فلسفه سیاسی و یا نظام اجتماعی اسلام، صاحب دیدگاه مستقلی است که آن را از نصوص آیات و روایات استخراج کرده و سپس با براهین عقلی، مورد ادعای خویش را به اثبات رسانده است. (صاحبی، ۱۳۶۸: ۱۴)

به‌هرحال، پاسخ این پرسش، بستگی به این دارد که چه تعریفی از فیلسوف سیاسی داشته باشیم. اگر مستند به نظریه‌های نهادی^۱ مقصود از عنوان فیلسوف سیاسی این باشد که یک فیلسوف یا اندیشمند، به‌مانند یک عنوان اداری یا رسمی، عنوان رسمی یا اداری فیلسوف سیاسی را داشته باشد، (کارل و گامز، ۱۳۸۹: ۷ - ۵) در این صورت مطمئناً علامه طباطبایی یک فیلسوف سیاسی نیست. یعنی دارای یک عنوان رسمی یا اداری فیلسوف سیاسی نمی‌باشد.

اگر مستند به نظریه‌های «الگوی نخستین»^۲ و «شبهات خانوادگی»^۳ که برای صدق عنوان، به الگوهای نخستین و شناخته‌شده ارجاع می‌دهند، مقصود از عنوان فیلسوف سیاسی، فیلسوف یا اندیشمندی است که مانند افلاطون در جمهوری و سیاست‌مدار و یا فارابی در *السیاسة المدنیة* و یا هابز در *لویاتان* و یا روسو در *قرارداد اجتماعی* و یا کانت در *صلح پایدار* درباره موضوعات و مسائل سیاسی فلسفه می‌ورزد و از روش فلسفی در تجزیه و تحلیل موضوعات و مسائل سیاسی استفاده می‌کند و احیاناً در ارتباط با تجزیه و تحلیل مسائل سیاسی، نظریه‌پردازی و فلسفه‌پردازی هم می‌کند؛ حال چه دارای عنوان رسمی و اداری فیلسوف سیاسی باشد یا نباشد؛ در این صورت علامه طباطبایی مطمئناً یک فیلسوف سیاسی است.

1. Institutional theories.
2. Prototype.
3. Family-resemblance.

شاهد آن هم آثاری است که علامه طباطبایی در این ارتباط دارد و مطالبی است که در این باره نوشته است. برای نمونه علامه طباطبایی، رساله‌ای با عنوان «ولایت و زعامت» دارد که در سال ۱۳۴۱ در مجموعه بحثی درباره مرجعیت و روحانیت منتشر شده است. همچنین سلسله مقالاتی در سال ۱۳۳۹ در نشریه مکتب اسلام دارد با عنوان «آیا اسلام به احتیاجات واقعی هر عصر پاسخ می‌دهد؟» و یا «اسلام چگونه به احتیاجات واقعی هر عصری پاسخ می‌دهد؟» و بعدها با عنوان «مقررات ثابت و متغیر در اسلام».

علامه طباطبایی همچنین در کتاب شریف *تفسیر المیزان* مباحثی نظری و تحلیلی درباره موضوعات و مسائل سیاسی دارد. وی در این مباحث با ارجاع به مبانی نظری و چارچوب فلسفی خود موضوعات و مسائل نظری و عملی سیاسی و سیاست روز، در سطح ملی و بین‌المللی و تاریخی را تجزیه و تحلیل کرده و نظریه‌پردازی و فلسفه‌پردازی می‌کند.

شاگردان علامه طباطبایی هم بارها به درستی اظهار کرده‌اند که وی تفکرات عمیقی درباره مسائل اجتماعی و سیاسی داشته است. به نظر می‌رسد که اگر در دوران ما فیلسوفی باشد که بتوان او را با تعریف کلاسیک فلسفه سیاسی، یعنی تحلیل فلسفی موضوعات و مسائل سیاسی، (اشتراوس، ۱۳۹۱: ۲) فیلسوف سیاسی به‌شمار آورد، بدون تردید علامه طباطبایی است. به هر حال، اهمیت بحث از این موضوع در فلسفه سیاسی علامه از این جهت حائز اهمیت است که نقش و تأثیر فیلسوفانی همچون علامه طباطبایی را در شکل‌گیری انقلاب اسلامی نشان می‌دهد.

سؤال اصلی مقاله این است که جایگاه حکومت مطلوب در فلسفه سیاسی علامه طباطبایی چیست. از جمله فرضیه‌های تحقیق می‌توان به این موارد اشاره کرد که علامه طباطبایی، حکومت را به مثابه قوه قهریه‌ای می‌داند که برای جلوگیری از تعدی و همچنین تسلط بر افراد لازم می‌باشد. همچنین در منظومه فلسفه سیاسی وی، حکومت به‌مثابه حافظ مقررات به‌شمار می‌رفت.

چارچوب مورد استفاده برای بررسی مقاله حاضر، چارچوبی است که استاد مطهری در کتاب *مقدمه‌ای بر حکومت اسلامی* به کار برده است. براساس این چارچوب، مسائل اساسی و عمده تا آنجا که به خود حکومت و به اصطلاح به فلسفه سیاسی مربوط می‌گردد در چند مسئله خلاصه می‌شود. حکومت چیست؟ آیا اصلاً وجود حکومت یک امر ضروری برای جامعه به‌شمار می‌رود، حق حاکمیت از کجا ناشی می‌شود و ریشه و منشأ آن کجاست؟ و اینکه حق حاکمیت متعلق به کیست؟ چه کسانی شایسته حکومت هستند و شرایط حاکم چیست؟ همچنین ملاک مشروعیت و نیز هدف حکومت. مقاله حاضر با تمرکز بر این چارچوب به دنبال پاسخ به سؤالات فوق است.

شایان ذکر است که به جهت اهمیت «بحث از حکومت اسلامی در منظومه فکری سیاسی علامه طباطبایی» این موضوع مورد توجه واقع شده است. چنان که در جستجو در منابع مختلف نیز می‌توان مشاهده کرد هزاران بار از «فلسفه سیاسی علامه طباطبایی» یاد شده است که در مجموع به حدود صد منبع اصلی برمیگردد. از جمله برخی از آثاری که در سالیان اخیر به این موضوع پرداخته‌اند عبارتند از: کتاب مردم و حکومت اسلامی در اندیشه سیاسی علامه طباطبایی، تألیف مهدی امیدی و جمعی از محققین که با نگاه اندیشه‌ای به این موضوع پرداخته است. همچنین مقاله خاستگاه حکومت از منظر علامه طباطبایی، از دیگر مقالاتی است که این بحث را بررسی کرده است. و نیز رساله دکتری احمدرضا یزدانی مقدم که به فلسفه سیاسی علامه طباطبایی اختصاص دارد و همچنین برخی مقالات پراکنده دیگر.

مفهوم‌شناسی فلسفه سیاسی

منظور از فلسفه سیاسی، مباحث و مسائل ثابت مربوط به حوزه سیاست و زندگی اجتماعی است؛ مسائلی که درصدد پاسخ‌گویی به پرسش‌های ابدی سیاسی در حوزه امامت و ولایت و نیازهای ثابت انسان بوده و در پرتو تحولات زندگی اجتماعی، دستخوش تغییر و تحول نمی‌شود، (لک‌زایی، ۱۳۹۴: ۷۵)

فلسفه سیاسی، متکفل ارائه تصویری روش‌مند از یک نظم سیاسی مطلوب است که در آن، همه عناصر و مؤلفه‌های سیاسی حضور دارند. این عناصر که دربرگیرنده گروه حاکمان و مردم و نیز ارزش‌ها و هنجارهای حاکم بر نظم مذکورند، نقش تعیین‌کننده‌ای در پذیرش نوع حکومتی دارند که آدمیان جهت تنظیم مناسبات سیاسی خویش انتخاب می‌کنند. بنابراین فلسفه سیاسی درحقیقت، متکفل پاسخ به پرسش‌های اساسی انسان در زمینه‌هایی مانند دولت مطلوب، مشروعیت، عدالت، اطاعت، قدرت و سعادت است؛ اینکه علت نیاز جوامع به دولت و حکومت چیست؟ چه کسانی حق حکومت دارند؟ چرا باید از حاکمان اطاعت کرد؟ حکومت به دنبال چه اهدافی باید باشد؟ و چه وظایفی در قبال مردم دارند؟ (واعظی، ۱۳۹۵: ۱۸)

همچنین گفته شده به آن گروه از مباحث سیاسی که فراتاریخی و فرازمانی بوده و هستند و جزو مسائل تغییرپذیر زندگی سیاسی قرار نگیرند، فلسفه سیاسی اطلاق می‌شود. زندگی سیاسی اجتماعی انسان شامل دو گروه از مسائل و مشکلات، و... است: که گروه اول، همان دغدغه‌های جاودانه انسان‌ها بوده؛ و گروه دوم، شامل مسائلی که جدید و متغیر می‌باشند، می‌شود (لک‌زایی، ۱۳۹۴: ۵۵ - ۵۴) بخشی از پرسش‌های انسان‌ها که در زمان‌ها و اعصار مختلف، اعم از قدیم و جدید، وجود داشته و دارد و می‌توان از آنها به فلسفه سیاسی یاد کرد، شامل مواردی از قبیل: پرسش از خالق، انسان، عدالت، قدرت، آزادی، نظام سیاسی مطلوب و مواردی از این قبیل می‌شود.

این دغدغه‌ها و پرسش‌ها بیش از اینها بوده و همان‌طور که در بررسی پیشینه تحقیق هم بدان اشاره شد، فلاسفه متقدم و متأخر و همچنین محققان مختلف، هر کدام اشاره به برخی از آنها نموده، ولی اجمالاً می‌توان با توجه به نگاه فرازمانی و فرامکانی بودن سنخ پرسش‌های مطرح‌شده، آنها را بازیافت. چنان که مقام معظم رهبری در باب تعریف فلسفه سیاسی بر این باور است که:

فلسفه سیاسی باید برای همه مسائل زندگی مردم، تکلیفی معین کند و وارد حوزه عملی شود؛ یعنی نظام اجتماعی، نظام سیاسی، وضع حکومت و کیفیت تعامل مردم با یکدیگر را تعیین کند؛ کما اینکه خود توحید به‌عنوان یک مبنای فلسفی و اندیشه، دارای امتداد اجتماعی و سیاسی است. (بیانات رهبری، ۱۳۸۲)

همان‌طور که در این تعریف هم آمده است، فلسفه سیاسی، حوزه گسترده‌ای از مسائل و مباحث مرتبط با نظام اجتماعی و سیاسی و حکومت را دربرمی‌گیرد.

۱. مفهوم حکومت

از جمله مباحث محوری در بحث از فلسفه سیاسی، مسئله حکومت و تعریف ابعاد آن است. علامه تعریف حکومت را همراه با الزامات و همچنین ضرورت آن آورده است. به‌گونه‌ای که از الزامات و ضروریات بحث از حکومت در نگاه وی، این است که حکومت به‌گونه‌ای باید امور جامعه را تدبیر نماید که اعضای جامعه به آنچه لیاقت و شایستگی آن را دارند رسیده و کسی و یا چیزی مانع تحقق آن برایشان نشود. با این حال، تعریفی که وی از حکومت ارائه می‌کند، بیشتر ناظر به احتیاج انسان به آن و از سنخ اعتبارات ضروری دانستن است. علامه طباطبایی در تعریف حکومت و ذیل آیه ۲۰۰ سوره آل عمران بر این باور است که:

حکومت از اعتبارات ضروری‌ای است که انسان از آن بی‌نیاز نیست. لیکن آنچه ضروری بودن آن را پیش می‌آورد، زندگی اجتماعی است؛ و گرنه خود از این جهت که فرد است نیازی به سلطنت ندارد. (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۹۸/۷)

به تقریب می‌توان مفهوم مُلک یا فرمانروایی را در تحلیل طباطبایی چنین تبیین کرد:

۱. مُلک یا فرمانروایی، سلطه بر افراد جامعه است؛
۲. اعتبار مُلک پس از اعتبار اجتماع واقع می‌شود؛
۳. اعتبار مُلک از اعتبارات ضروری به‌شمار می‌رود؛ بدین معنا که اجتماعات انسانی از اعتبار مُلک و مقامی که مُلک را برعهده گیرد، ناگزیرند؛ چرا که برقراری اجتماع برای سعادت زندگی دنیوی بوده و این امر نیازمند رفع اختلافات ناگزیر اجتماعی است؛

۴. وظیفه اصلی مُلک، برقراری تساوی و عدالت است؛

۵. از قواعد مُلک، منع طغیان در اجتماع و برقراری تسالم اجتماعی است؛

۶. اجتماع درصدد تکمیل و اصلاح و رفع نواقص مُلک؛ به مانند سایر موضوعات اعتباری است تا آثار متضاد آن با سعادت انسانی را برطرف سازد؛

۷. جامعه پدیدآمده از مردم، امرش با مردم است و مردم در امر یکسانند؛ بنابراین، مُلک از آن

مردم است و می‌توان از اعتبار مُلک اجتماعی سخن گفت؛

۸. حکومتی که براساس اعتبار مُلک اجتماعی بنا می‌گردد، حکومت اجتماعی است و حکومتی که مُلک اجتماعی را اعتبار نمی‌کند و استخدام یک‌طرفه را جاری می‌سازد، حکومت استبدادی است. (یزدانی‌مقدم، ۱۳۹۱: ۱۸۶ - ۱۸۵) چنان‌که از مباحث علامه برمی‌آید زندگی اجتماعی انسان، باعث ضرورت وجود حکومت می‌شود. و خود این فرمانروایی، مشخصه‌هایی دارد که در فلسفه سیاسی از آن به جنبه‌های هنجاری یاد می‌شود. از جمله رفع اختلافات اجتماعی، تعلق فرمانروایی به مردم، و ...

۲. ضرورت حکومت

علامه طباطبایی برای رفع ناهنجاری‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی و استیفای حقوق ستمدیدگان و حفظ کیان و کرامت انسانی، جامعه بشری را ناگزیر از تشکیل یک نظام اجتماعی و حاکمیتی می‌بیند که در سایه آن، این امور حلّ و فصل شود. به اعتقاد علامه طباطبایی، مُلک و حکومت همان سلطنت کردن بر دیگران است و می‌توان گفت از اعتبارات ضروری است که جزو نیازهای انسان می‌باشد. به باور وی، این اعتبار بعد از اعتبار جامعه قرار می‌گیرد. با توجه به اینکه اجتماع شامل افراد مختلف با اراده‌های گوناگون و همچنین هدف‌های متفاوت است، بنابراین در آن اختلاف پدیدار می‌شود. این اختلاف منجر به اخذ اموال و نیز تجاوز کردن از حد و حدود و حقوق و همچنین هرج‌ومرج و اختلال می‌شود، در این صورت جامعه‌ای که ابزار سعادت زندگی دنیایی بشر به‌شمار می‌رفت، موجب شقاوت و هلاکت می‌شود.

به باور علامه، برطرف ساختن و از بین بردن این معضل صرفاً با یک قوه قاهره مسلط بر کل اعضای جامعه ممکن خواهد بود تا بدین وسیله باعث شود که آن شخص قوی طغیانگر برتری‌جو به حدّ وسط برگردد و آن شخص فرودستی که در معرض هلاکت است را هم به همان حدّ وسط بازگرداند تا بدین وسیله، همه قوا از جهت رتبه و جایگاه همسان باشند؛ آنگاه هرکدام از اینها را در محل خاص خود نهاده و حق هر صاحب و واجد حقی را به وی بدهد. (یزدانی‌مقدم، ۱۳۹۱: ۱۱۱ - ۱۱۰)

در مباحث علامه طباطبایی در بحث ضرورت حکومت، با تاکید بر رفع مشکلاتی که در تمامی

اجتماعات جزو انکارناپذیر است، راهکار آن را تشکیل حکومت می‌داند و حکومت را جزو اعتبارات ضروریه قلمداد می‌کند که بدون آن امکان برآوردن خواسته‌هایی مردم مقدور نیست. علامه طباطبایی در مقاله ولایت و زعامت در اسلام، مسئله ضرورت تشکیل دولت و حکومت اسلامی را از حیث فلسفه اجتماعی اسلام و با استناد به آیه فطرت، مورد بحث و بررسی قرار داده است. (طباطبایی، ۱۳۴۱) درنهایت در باب ضرورت حکومت اسلامی، علامه طباطبایی، در بیان معنای «لا یدلنا للناس من امیر بر او فاجر» از اصل حکومت سخن گفته و با اشاره به هرج و مرج، انقراض نسل انسان را به‌عنوان یکی از دو طرف نقیض در مسئله در مقابل بقا قرار می‌دهد و براساس اصل استحاله اجتماع نقیضین به ضرورت حکومت می‌رسد.

۳. مبانی حکومت

انسان‌شناسی

علت بحث از انسان‌شناسی به‌عنوان یکی از مبانی ورود به بحث از حکومت در فلسفه سیاسی علامه طباطبایی به این دلیل است که در مباحث علامه، بحث اجتماع انسانی مطرح است و تا زمانی که بحث انسان و انسان‌شناسی مطرح نشود، نمی‌توان وارد بحث اجتماعی و فرمانروایی شد. علامه دقیقاً از این مسیر رفته و از انسان‌شناسی به اجتماع انسانی و ضرورت ملک و فرمانروایی وارد شده؛ همان‌طور که پیشتر فارابی همچین وارد شده و علم مدنی را علم با مباحث انسان‌شناسی گره زده است و یا حتی در غرب، افرادی مثل توماس هابز. علامه طباطبایی، در سنت فلسفه اسلامی و مبتنی بر نظریه ادراکات اعتباری، تحلیلی از انسان ارائه می‌کند که براساس آن اجتماع، زندگی اجتماعی و مباحثی از این قبیل را نیز توضیح می‌دهد.

براساس نظر طباطبایی، انسان موجودی مرکب از دو جوهر مادی و مجرد است. غایت و غرض آفرینش تحول جوهری انسان به جوهری شریف، مجرد و آسمانی است. هرچند امیال متضاد و جهان آمیخته با تضاد و تراحم، مانع از شکوفایی ذاتی فرد می‌شوند. با این حال ساختمان وجودی انسان از دو حیث طبیعت و فطرت قابل بررسی است. هریک از این دو دارای احکامی مستقل‌اند. میل طبیعت به جلب منافع به سوی خود و استخدام است و آن به‌معنای تحمیل اراده و سلطه بر دیگر اشیاء و اشخاص است. طبیعت که جزء نازله وجود آدمی است، تمایل به انحصار و تکثیر دارد. در فطرت میل به تعاون، عدالت، وحدت و توحید نهفته است و فطرت، بخش متعالی وجود انسانی است. فطرت و طبیعت در کنار یکدیگر دو بخش از حیات انسانی (مادی و معنوی) را شکل می‌دهند، از آنجا که فطرت از حیث وجود برتر از طبیعت است، لذا کمالات طبیعت را نیز در خود دارد و از نقایص آن بری است. (امیدی، ۱۳۹۴)

براساس تحلیلی که طباطبایی از انسان در *المیزان* ارائه می‌کند، انسان در حیات دنیوی خود، واجد مزایایی می‌شود و موفق به کسب و دست آوردن آنها می‌گردد که در اصل وجود وی نیست. به باور وی، خداوند برای اینکه انسان این مزیت‌ها را به دست بیاورد، لطف و عنایت خود را شامل انسان گردانیده و دو قوه فکر و تصرف به انسان ارزانی داشته است که انسان با این دو قوه قادر خواهد بود که حدّ و حکم چیزی را به چیز دیگری بدهد و علمی غیر از این علوم حقیقی، تهیه نماید که این علوم همان علوم اعتباری است. همانند اذعان به اینکه واجب است چنین کند یا نکند و این حسن است و آن قبیح است. (یزدانی‌مقدم، ۱۳۹۰)

چنان‌که از این مطلب بر می‌آید، طباطبایی، انسان را در حیات دنیوی، تنها موجودی مادی و یا مجرد و روحانی نمی‌انگارد، بلکه از نظر وی انسان موجودی دو گوهری است و ناگزیر باید به اقتضائات هر دو گوهر توجه داشت. این تلقی از انسان در غایت و مقصد حیات اجتماعی و چگونگی تدبیر و روش اداره اجتماع، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. انسان با مرگ بدن پایان نمی‌پذیرد، بلکه حقیقت انسان که همانا نفس و روح اوست، به سوی خدای سبحان باز می‌گردد. بنابراین ناگزیر در حیات دنیوی باید این بازگشت به سوی خدای سبحان لحاظ گردد. چنین تصویری از انسان، در تعدیل و هدایت قریحه استخدام در اجتماع انسانی مؤثر می‌افتد و استخدام متقابل و تقارب طبقاتی را تقویت می‌کند.

درواقع، اضطراب و استخدام یا استخدام ناشی از اضطراب طبیعی انسان که خود ناشی از خلقت اوست، به مدنیت و اجتماع تعاونی و عدل اجتماعی می‌انجامد. در نتیجه، آن عاملی که به عدل اجتماعی هدایت می‌نماید، همان اضطراب طبیعی است که در انسان هست. به باور علامه طباطبایی، فقط نیاز طبیعی انسان نیست که وی را به اجتماع سوق می‌دهد، بلکه باید گفت کمال انسان هم به اجتماع وابسته بوده و از این نظر می‌توان گفت انسان یک، موجودی اجتماعی به شمار می‌رود (طباطبایی، ۱۳۹۳ ق: ۴ / ۹۷)

خلاصه اینکه طباطبایی درباره کمال انسان و چگونگی وصول به آن، مباحث مفصل و مبسوطی ارائه کرده است. براساس نظر ایشان در تفسیر *المیزان* هدف و کمال نهایی انسان، خداست و راه و مسیر نیل به این هدف هم قوای نفس انسانی است. انسان عاقل نباید هرگز هدف را از یاد ببرد؛ چراکه فراموش کردن هدف، موجب از یاد بردن راه می‌شود. کسی که خدای خود را فراموش کند، خود را نیز فراموش می‌کند. علامه طباطبایی، نفس انسانی را مسیر رسیدن به هدف دانسته و معتقد است جز نفس چیز دیگری وجود ندارد تا طریق انسان باشد. این انسان است که دارای تطورات گوناگون و درجات متفاوت است.

انسان مراحل گوناگونی مانند جنینی، کودکی، جوانی و پیری را پشت سر می‌گذارد و پس از آن در عالم برزخ به حیات خود ادامه می‌دهد تا اینکه در قیامت به بهشت یا دوزخ روانه شود. پس آن مسافتی که هر انسانی از ابتدا تا انتهای سیرش می‌پیماید، همان نفس انسانی است. طریقی که انسان می‌پیماید، اضطرابی و غیراختیاری است و همه انسان‌ها آن را می‌پیمایند. این حقیقتی عینی و ثابت است و علم و جهل شخص در بود و نبود آن دخالتی ندارد، اما توجه و آگاهی به این حقیقت عینی، تأثیر شگرفی در عمل دارد.

علامه طباطبایی در ادامه می‌افزاید: عمل، یگانه مربی نفس انسان است. عمل نفس را هم‌سو با سنخ خود بار می‌آورد. اگر عمل با واقع و غایت خلقت هماهنگ و سازگار باشد، نفس را به کمال حقیقی‌اش می‌رساند. بنابراین، سعادت و کمال ما انسان‌ها مبتنی بر احوال نفسانی و احوال نفسانی نیز مبتنی بر اعمال‌اند و درنهایت این انسان‌ها اینند که به دو نوع صالح و طالح تقسیم می‌شوند: «وَتَنفَسُ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا». (شمس / ۱۰ - ۶)^۱

خداوند رستگاری و کمال را بر تزکیه نفس و محرومیت را بر آلودگی آن مبتنی کرده است. هم تزکیه و هم آلودگی نفس مربوط به اخلاق و از مراحل آن است. نفس انسان با انجام عمل نیک، تزکیه و متقی می‌شود و همین نفس با انجام کارهای بد، آلوده و ناامید می‌گردد. در ادامه وی متذکر می‌شود کسانی که تنبّه دارند و مواظب‌اند که در پیمودن راهی که در پیش دارند، منحرف نشوند؛ با کسانی که هیچ درکی از این حقیقت ندارند و غافلانه زندگی می‌کنند، یکسان نیستند: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» (زمر / ۹)^۲ فردی که این حقیقت را فهمیده، هر لحظه که به یاد آن می‌افتد، متوجه جایگاه خود در مقابل خداوند می‌شود. او نفس خود را عین تعلق و وابستگی به خدا می‌داند و می‌باید که تنها خداست که می‌تواند حجاب‌های بین او و خودش را برطرف کند و مونس و دوست واقعی او باشد. (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۳ / ۱۲۹ و ۱۴۴) بنابراین، اموری که در نفس انسان تأثیر واقعی می‌گذارند و فعلیت جدیدی به او می‌دهند، به دو بخش نظری و عملی تقسیم می‌شوند. امور نظری همان بُعد شناختاری و معرفتی انسان است.

۴. مشروعیت حکومت

در رابطه با پرسش از مشروعیت فرمانروایی سیاسی و الزام سیاسی و حق حاکمیت حکومت بر

۱. سوگند به نفس و آن کسی که آن را درست کرد، سپس پلیدکاری و پرهیزکاری‌اش را به آن الهام کرد که هر کس آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد و هر کس آلوده‌اش ساخت، قطعاً در باخت.
۲. بگو آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسان‌اند؟ خردمندان‌اند که پند می‌گیرند.

شهروندان و چرایی الزام شهروندان؛ این پرسش قابل طرح است که «چرا حکومت از حق حاکمیت بر شهروندان برخوردار است؟ و چرا باید شهروندان، خود را موظف به اجرای قانون حکومت بدانند؟» طباطبایی در تحلیلی که درباره فرمانروایی سیاسی دارد، فرمانروایی سیاسی را به مالکیت ارجاع می‌دهد. از نظر وی، «فرمانروایی» از سنخ مالکیت است. (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۳ / ۱۲۹ و ۱۴۴)

«مالکیت»، رابطه‌ای است که میان «الف» و «ب» وجود دارد و بر پایه این رابطه «الف» مجاز به انجام تصرف در «ب» است. مالکیت به نوبه خود به اختصاص برمی‌گردد. اختصاص از نسبت ویژه‌ای میان «الف» و «ب» خبر می‌دهد. هرکدام از اختصاص و مالکیت و فرمانروایی دوگونه‌اند: حقیقی و اعتباری؛ فرمانروایی حقیقی مانند فرمانروایی خدا نسبت به جهان هستی و موجودات که مخلوقات اویند و همگی تحت اراده او قرار دارند یا مانند فرمانروایی انسان نسبت به اجزای بدن و قوای وجودی خودش (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱ / ۲۱)

فرمانروایی حقیقی، چیزی است که در عالم واقع، وجود دارد و فلسفه‌ورزی ما تنها از آن خبر می‌دهد؛ نه اینکه بخواهد آن را توصیه یا نفی کند. فرمانروایی اعتباری، تابع اعتبار اجتماع است که به نوبه خود به اهداف و مصالحی که اجتماع لحاظ می‌کند، برمی‌گردد (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۳ / ۱۲۹ و ۱۴۹) مثال فرمانروایی اعتباری مانند فرمانروایی‌های سیاسی موجود که در انواع اجتماعات انسانی از گذشته تا آینده تاریخ انسان و زندگی اجتماعی وجود داشته و خواهد داشت (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۳ / ۴۷) آیا خدا نیز دارای فرمانروایی اعتباری است یا فقط از فرمانروایی حقیقی برخوردار است؟ در تحلیل علامه طباطبایی، خدا علاوه بر فرمانروایی حقیقی از فرمانروایی اعتباری نیز برخوردار است و فرمانروایی اعتباری او به فرمانروایی حقیقی و رابطه خاصی که موجودات و مخلوقات با او دارند، برمی‌گردد. (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۳ / ۱۳۰، ۱۳۱ و ۱۴۹)

مشروعیت حکومت در عصر غیبت از نظر علامه، مشروعیت الهی مشروط به شرایط خاصی همچون ایمان، تقوا، حسن تدبیر، علم و آگاهی و تبعیت از روش امامت در مواجهه با مردم است که از آن می‌توان به مشروعیت بالأوصاف یاد کرد. به‌کارگیری معیارهای قرآنی در این زمینه ضروری است. برترین و زبده‌ترین افراد در این اوصاف (یعنی کسی که تالی تلو معصوم علیه السلام است) باید به حکومت اختیار شود. مردم وظیفه دارند با تشخیص این اوصاف در شخص حاکم او را به مسند قدرت بشناسند و از او تبعیت نمایند. (امیدی، ۱۳۹۶)

شریط حاکم

علامه طباطبایی از بحث اجتماع وارد بحث فرمانروایی می‌شود. در تحلیل وی، فرمانروایی همان

اهداف اجتماع را تحقق می‌بخشد. اجتماع مبتنی بر یک عقد عام اجتماعی بود که همه عقود دیگر از آن ناشی می‌شد، اساس فرمانروایی نیز مبتنی بر پاسداشت همین عقد عام اجتماعی، یعنی استخدام متقابل و عدالت اجتماعی است و از آنجا که نیاز به ایمنی و امنیت و همیاری، انسان را به اعتبار عقد و وفای به عهد می‌رساند، از وظایف فرمانروایی، ایجاد امنیت و آرامش در داخل است. به باور ایشان، فرمانروایی برای تدبیر اجتماع است و امور مربوط به تدبیر اجتماع مانند برقراری نظم و امنیت و تربیت و مدیریت در آن می‌گنجد (یزدانی‌مقدم، ۱۳۹۱: ۱۸۵) علامه در پاسخ به این پرسش که چه کسی ولایت جامعه را در اسلام بر عهده دارد و رفتار او چگونه است؟ این‌گونه می‌گوید: «ولایت امر جامعه اسلامی با رسول خدا ﷺ است و وجوب طاعت او بر مردم و پیروانش، صریح قرآن کریم است». (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۳ / ۱۴۷ - ۱۴۵) طباطبایی در مورد مصداق حاکم در جامعه اسلامی بر این باور است که حکومت و حاکمیت در جامعه اسلامی به یک فرد و یا طبقه خاص اختصاص ندارد و هر فردی از مسلمانان می‌تواند با رضایت و انتخاب افراد جامعه، مسئولیت و حاکمیت آنها را به عهده بگیرد. (علیخانی و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۴ / ۱۸۸)

۵. اهداف حکومت

علامه طباطبایی هدف اصلی و غایت نهایی از تشکیل حکومت را رساندن افراد جامعه به کمال می‌داند؛ چنان‌که در یکی از آثار خود در این باره می‌نویسد: «صاحب حکومت، امور جامعه را طوری تدبیر کند که هر فردی از افراد جامعه به کمال لایق خود برسد، و کسی و چیزی مانع پیشرفتش نگردد، و برای چنین حکومت، چیزی که لازم است، داشتن دو سرمایه است، یکی علم به تمامی مصالح حیات جامعه و مفسد آن، و دوم داشتن قدرت جسمی بر اجرای آنچه که صلاح جامعه می‌داند، و این دو در طالبوت هست: «وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ» (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۲ / ۴۳۵) در ادامه به برخی از اهداف حکومت از دیدگاه ایشان پرداخته می‌شود.

یک. عدالت اجتماعی

یکی از محورهای مهمی که علامه طباطبایی در بحث از اهداف حکومت بدان توجه خاص دارد، بحث عدالت اجتماعی است. به باور وی، مهم‌ترین چیزی که اجتماع انسانی را استوار و برقرار می‌دارد، عدالت است. گرچه در نظر طبیعی انسان مهم‌ترین چیز، خود فردی اوست (تفکر فردی)، اما سعادت شخص بر صلاح ظرف اجتماعی که در آن زندگی می‌کند، مبتنی است و بسیار دشوار است که فرد در اجتماعی فاسد، سعادتمند و رستگار گردد. (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۲ / ۳۳۰)

حقیقت عدل، برپایی مساوات و موازنه میان امور است؛ به این صورت که به هر کدام سهم شایسته داده شود تا در اینکه هر کدام در جایگاه شایسته قرار دارند، مساوی باشند. عدل میان مردم، آن است که هر کدام در همان جایگاهی که از نظر عقل یا شرع یا عرف، شایسته آن است قرار گیرد؛ تا نیکوکار پاداش ببیند و بدکار مجازات گردد و انصاف مظلوم از ظالم ستانده شود و در برپایی قانون، تبعیض و استثنایی نباشد. از اینجا معلوم می‌شود که عدل و حُسن، دو لفظ و مفهوم متفاوتند اما یک مصداق دارند. بدین ترتیب عدل، ملازم با حُسن است و حُسن، چیزی است که نفس به آن، جذب می‌شود. قرار دادن شیء در جایگاه شایسته، چیزی است که انسان بدان مایل است و به حُسن آن اعتراف می‌کند؛ هر چند مردم، به جهت گوناگونی زندگی، در برشماری مصادیق عدالت گوناگون باشند. (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۲ / ۳۳۱)

عدل اجتماعی، آن است که انسان با هریک از افراد جامعه چنان که شایسته اوست، رفتار کند و او را در جایگاه خودش قرار دهد. لازمه این امر، آن است که جامعه، این حکم را بر پا دارد و حکومت، که متولی امر جامعه و تدبیر آن است، متعهد به آن باشد (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۲ / ۳۳۱) به یک معنا عدل انصاف است (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۲ / ۳۴۹)

به‌هرحال علامه طباطبایی، عدالت اجتماعی را از مقتضیات اولیه طبیعت انسان می‌داند و رعایت عدل و داد و تساوی حقوق افراد را امری لازم و ضروری می‌شمارد، و از اینکه پیوسته جریان اعمال زور و قدرت، تحمیل زبردستان بر زبردستان، له شدن ناتوانان در چنگال توانایان و بندگی و ذلت طبقه ضعیف برای رسیدن طبقه نیرومند به مطامع و مقاصد خودشان در اجتماع انسانی ادامه دارد، رنج می‌برد (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۲ / ۱۲۲ - ۱۱۵) علامه بر این باور است که: «کمترین مسامحه در بسط و گسترش عدالت اجتماعی، یک دسته را بر دسته دیگر مسلط می‌سازد و محصول سعی و کوشش دسته ناتوان را به توانا و زورمند اختصاص می‌دهد، چنان که طبقه حاکم و محکوم، طبقه ثروتمند و فقیر، طبقه زن و مرد، طبقه کارگر و کارفرما، در جامعه‌های مترقی و غیر دینی، به همین شکل زندگی می‌کنند و پیوسته نیرومندان یک طبقه، ناتوانان و زبردستان خود را استثمار می‌نمایند» (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۳۰۳) بنابراین، وی بر لزوم نهضت و انقلاب برای زوال نابسامانی‌های فوق و تحقق عدالت اجتماعی، اصرار می‌ورزد.

دو. آزادی

از دیگر اهداف حکومت مورد نظر علامه طباطبایی می‌توان به آزادی اشاره کرد. علامه، آزادی را به دو نوع آزادی تکوینی و تشریحی تقسیم کرده و در توضیح آنها، ابتدا به آزادی تکوینی اشاره کرده و

درباره این نوع آزادی بر این باور است که آزادی تکوینی یعنی: «انسان به هر کاری که می‌رسد، می‌تواند طرف «انجام» و یا طرف «ترک» را انتخاب کند». (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۰ / ۳۵۹) از نگاه علامه، آزادی تشریحی که از آن به آزادی اجتماعی هم یاد می‌کند، عبارت است از: «رهایی انسان از قید بندگی غیر خداوند» (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۰ / ۳۵۹) در واقع اگر انسان از زیر سیطره و سلطه غیر خداوند رها شود و فقط برای خدا بندگی کند، می‌توان وی را آزاد دانست.

در ادامه، علامه طباطبایی وقتی می‌خواهد به تشریح آزادی تشریحی بپردازد، به آیه شریفه «مَا كَانَ لِبَشَرٍ ... يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ» (آل عمران / ۷۹) استناد کرده و برداشت خود را از این آیه در توضیح آزادی تشریحی این‌گونه بیان می‌کند که: «انسان در زندگی اجتماعی خود می‌تواند هر راهی را انتخاب کند و هیچ انسان دیگری نیز حق ندارد چیزی را بدون رضایتش بر او تحمیل کند». (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۰ / ۳۵۹)

در فلسفه علامه طباطبایی ما آزادیم و این آزادی را به‌طور طبیعی در خودمان می‌یابیم؛ بدین معنا که یک انسان طبیعی که هنوز در زندگی اجتماعی قرار نگرفته، آزاد است و می‌تواند این آزادی را در خود بیابد. در نتیجه، انسان آزاد است و برای آزادی، نیازی به استدلال و برهان نخواهد بود؛ زیرا آزادی به‌طور طبیعی در ما وجود دارد. به باور وی ما می‌توانیم از محدودیت‌های آزادی پرسش کنیم نه خود آزادی (به‌مثابه امری طبیعی که به شیوه‌ای وجدانی از آن اطلاع حاصل می‌کنیم) علامه بدین ترتیب، مبنای متفاوتی را در مورد آزادی بنا می‌نهند. (یزدانی‌مقدم، مصاحبه نگارنده با دکتر یزدانی‌مقدم، ۱۴۰۰/۱/۲۰)

همچنین علامه طباطبایی در مباحث خود از آزادی متعالی اجتماعی هم سخن گفته است. وی در این نوع از آزادی به ابعاد مختلف آزادی از جمله سلبی و ایجابی پرداخته و در رابطه با جنبه سلبی آزادی، آن را به‌معنای رهایی انسان از بندگی غیرخدا و رهایی از سلطه دیگر انسان‌ها دانسته و در توضیح بُعد ایجابی آزادی، آن را این‌گونه معنا می‌کند که اگر فعالیت‌های انسان در راستای عبودیت و بندگی خداوند باشد، این جنبه ایجابی آزادی است. در واقع می‌توان گفت: تعریف آزادی از دیدگاه علامه طباطبایی، براساس تلقی سه‌گانه‌ای است که وی از آزادی دارد که به‌معنای فقدان مانع و حاجب به‌معنای بندگی غیرخداوند که شامل حکومت‌های طاغوتی یا انسان‌های هم‌نوع و نیز هواهای نفسانی باشد در برابر انسان [یا اجتماع تعاونی] برای نیل به هدف که همان مقام عبودیت خداوند متعال می‌باشد است. (لک‌زایی و نصرتی، ۱۳۹۳: ۱۲ - ۱۱)

وی نگاه جامعی به بحث آزادی که در فلسفه سیاسی امروز از اهمیت برخوردار است، داشته و هردو جنبه سلبی و ایجابی را با هم لحاظ کرده است.

۶. جایگاه حکومت و حکومت مطلوب در فلسفه سیاسی علامه طباطبایی

در تحلیل علامه طباطبایی از حکومت، نقش اجتماع در اندیشه وی خود می‌نمایاند و برجسته می‌شود. علامه طباطبایی با استدلالی درون‌دینی به دو موضوع حکومت و حکومت اسلامی می‌پردازد و آن را تبیین می‌کند: خطاب احکام به مؤمنان، یعنی اعضای اجتماع اسلامی است، بدین ترتیب دین اسلام رنگ‌وبوی اجتماعی دارد و خدای سبحان اقامه دین را از مردم به‌طور همگانی می‌خواهد. از این‌رو و نیز از جهاتی دیگر، می‌توان دین اسلام را اجتماعی دانست. (طباطبایی، ۱۳۴۱: ۸۷)

در فلسفه سیاسی علامه طباطبایی، انسان موجود اجتماعی است. فطرتاً به زندگی اجتماعی هدایت می‌شود قرارداد ضمنی و عملی قراردادی اجتماعی است و زندگی اجتماعی مقدم بر شکل‌گیری حکومت سیاسی است. اساس اجتماع بر عدالت اجتماعی است و زندگی اجتماعی نیازمند رعایت عدالت اجتماعی است. اگر عدالت اجتماعی، مرجع و مبنا نباشد زندگی اجتماعی دچار هرج‌ومرج و اختلاف می‌شود. اسلام دینی اجتماعی است و برای حل مشکلات جامعه و برقراری عدالت اجتماعی آمده و این مهم را با دعوت به توحید به انجام می‌رساند. توحید وجه اجتماعی دارد که همانا برقراری عدالت اجتماعی و جلوگیری از طغیان اجتماعی است. اساس مُلک و حکومت اجتماع است؛ یعنی در اجتماع و با اجتماع است که مُلک و حکومت پیدا می‌شود و اجتماع تقدّم وجودی بر مُلک و حکومت دارد. حقیقت فرمانروایی در تحلیل عقلی و فلسفی از اجتماع پیدا می‌شود و از آن اجتماع است. از این‌رو از آن با عنوان مُلک اجتماعی می‌توان یاد کرد. (یزدانی‌مقدم، ۱۳۹۰: ۱۵۸)

علامه طباطبایی در *تفسیر المیزان*، حکومت اسلامی را یک حکومت انسانی معرفی می‌کند و تفسیر خاصی نیز از حکومت انسانی یاد شده، ارائه می‌کند. این حکومت، حکومتی است که حقوق فرد فرد انسان را رعایت می‌کند. به باور وی، خدای سبحان، برای جامعه اسلامی، حکومت انسانی (الحکومه الانسانیه) را برگزیده که در آن حقوق هر فردی از افراد جامعه حفظ می‌شود و مصلحتِ ضعیف و قوی و غنی و فقیر و آزاد و بنده و مرد و زن و فرد و جمع و بعض و کل، به یکسان رعایت می‌گردد. این حکومت، حکومت فردی و استبدادی، که به هوای نفس فرد حاکم در جان و مال و ناموس مردم جاری است، و یا حکومت اکثریت که مطابق هوای اکثریت یعنی بیشتر از نصف مردم بوده و منافع اقلیت، یعنی کمتر از نصف، را از بین ببرد و اکثریت را با ستم و آزار و عدم رضایت اقلیت راضی کند، نیست. باین‌توجه می‌توان گفت حکومت اسلامی، یک حکومت انسانی به‌شمار می‌رود؛ بدین‌معنا که به حقوق تک‌تک انسان‌ها توجه کرده و حتی خواست و اراده اقلیت هم هر کسی که می‌خواهد باشد را محترم داشته و به باور ایشان، اراده تأثیرگذار در حکومت؛ اختصاص به یک فرد و

دادیم تا همدیگر را بشناسید (پس در میان شما برتری نژادی نیست، بلکه) مسلماً گرمی‌ترین شما در نزد خدا پرهیزکارترین شماست. همانا خداوند بسیار دانا و آگاه است». (حجرات / ۱۳) (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۴ / ۱۲۴)

از منظر وی، حکومت مطلوب، حکومتی است که حکومتی براساس موازین اسلامی باشد. چنین حکومتی، حکومت اجتماعی دینی (همو، ۱۳۸۶: ۹۷ - ۹۶) است. دینی بودن و اسلامی بودن حکومت از منظر طباطبایی در کاربری این موارد است: ۱. مسلمانان، حاکم را در جامعه اسلامی تعیین کنند؛ ۲. تعیین حاکم، براساس سنت امامت باشد؛ یعنی حکومت پادشاهی و استبدادی نباشد؛ ۳. حاکم، احکام دین را محافظت کند؛ ۴. حاکم در غیر احکام، حکومت را براساس شورا اداره کند. (یزدانی‌مقدم، ۱۳۹۰: ۱۴۷ - ۱۴۰)

در نگاه علامه، حکومت مطلوب، حکومتی است که براساس دین و فطرت، جامعه را به سعادت برساند. از این رو، جامعه‌ای به سعادت دنیوی و اخروی می‌رسد که دین منطبق با فطرت بر آن جامعه حکومت کند. اما هدف از تشکیل حکومت این است که هر فردی از افراد جامعه به کمال لایق خود برسد و در نیل به سعادت، کسی و چیزی مانع وی نگردد. (عبدالله، ۱۳۹۵: ۵۳)

علامه در مقدمه اول مقاله ولایت و زعامت خود، این موضوع را مطرح می‌کند که قرآن به فطرت دعوت می‌کند و برخی فطریات نیز بدیهی هستند؛ در ادامه وی می‌گوید از امور فطری واضح که حتی کودکان نیز می‌فهمند، این است که مجموعه انسان‌ها برای زندگی مشترک به مدیریت نیاز دارند. به باور وی تجربه‌های تاریخی نشان داده است که هرکجا مدیریت صحیح در جامعه بوده است، پیشرفت و پیروزی رخ داده و عدم مدیریت صحیح سبب سقوط، بازگشت و ذلت می‌شود و نمونه آن، صدر اسلام است که بعد از پیامبر ﷺ، اتفاقاتی افتاد که سبب انحراف شد. علامه طباطبایی در این مقاله بیان می‌دارد آیا امکان دارد چنین مسئله فطری و بدیهی که حتی کودکان نیز آن را درک می‌کنند، در اسلام مورد غفلت قرار گرفته باشد؟ پیامبری که حتی اگر چند روز از مدینه خارج می‌شد، جانشینی برای خود تعیین می‌کرد و پیامبری که بر هدایت امت خود حریص بود، آیا امکان دارد که آنها را رها کرده باشد؟ شاید پاسخ داده شود که ۱۲ امام را مشخص فرمودند؛ اما گاهی موانعی از جمله عدم عمل به تکلیف مردم سبب می‌شود که ائمه اطهار علیهم‌السلام نتوانند راهبری جامعه را به دست بگیرند، آیا در این صورت خدا، امت را رها می‌کند؟ آیا اسلام درباره این امر بدیهی، هیچ نظری ندارد؟ وی در چند عبارت کوتاه به این پرسش‌ها که آیا فقیه بودن برای ولایت داشتن کافی است یا باید اعلم از سایرین باشد و این که آیا اعلم در فقه کافی است و یا در امور دیگر نیز باید اعلم باشد، پرداخته و

پس از احاله بحث و پژوهش از پاسخ آنها به دانش فقه می‌نویسد: فردی که در تقوای دینی و حسن تدبیر و اطلاع بر مصالح از همه مقدم‌تر است، ولایت دارد (طباطبایی، ۱۳۴۱: ۸۹ - ۸۶)

براساس مباحث مطرح‌شده از سوی علامه، صرف فقاقت کافی نیست، بلکه در تقوا نیز باید در حد اعلا باشد و مصالح را نیز درک کند؛ بنابراین، کسی که در برآیند این شرایط از همه بالاتر است، شایسته این مقام است. وی در این مقاله با طرح این موضوع که در اسلام دو نوع احکام وجود دارد؛ احکام ثابت که هرگز تغییر نمی‌کند و درواقع به تعبیر ایشان «مواد شریعت» است؛ اما احکامی هم هستند که تابع زمان و مکان هستند و قابل تغییرند؛ مانند وضع مالیات، جنگ و صلح و اموری نظایر آن. به این مسئله توجه می‌دهد که ما باید سه نکته را مدنظر داشته باشیم؛ اول اینکه مسلمین تا آخرین حد ممکن باید در اتحاد و اتفاق بکوشند؛ دوم حفظ مصلحت اسلام و مسلمین بر همه واجب است (نه فقط مراجع و فقها) و مرز در جوامع اسلامی، اعتقاد است [نه مرزهای اعتباری]. (مصباح یزدی، ۱۳۹۶)

حکومت اسلامی از نظر طباطبایی، یک حکومت انسانی است. مقصود از آن حکومتی که حقوق فرد انسان را رعایت می‌کند و یک حکومت اکثریت‌گرا یا اقلیت‌گرا یا جنس‌گرا و یا طبقه‌گرا نیست؛ بدین معنا که به بهانه خواست و منافع اکثریت و یا اقلیت و یا جنس و طبقه و قشر خاص، حقوق فرد انسان را پایمال نمی‌کند و از بین نمی‌برد؛ یعنی در حکومت اجتماعی و انسانی اسلامی، استبداد اکثریت یا اقلیت یا امتیازدهی منفی یا مثبت به قشر و جنس و گروه خاصی به ضرر دیگران، در کار نیست. خلاصه اینکه حکومت مطلوب علامه طباطبایی، یک حکومت انسانی است؛ بدین معنا که حقوق فرد انسان در جامعه حفظ شده و تفاوتی میان افراد انسان نباشد. در نتیجه، وی حکومت استبدادی که تابع اراده یک فرد است و یا حکومت اکثریت، که در آن حقوق اقلیت نادیده انگاشته می‌شود را نفی می‌کند.

نتیجه

علامه طباطبایی حکومت را از اعتباریات ضروریه‌ای برمی‌شمارد که انسان به آن نیازمند است. در دیدگاه وی، این زندگی اجتماعی انسان بود که باعث می‌شد حکومت ضروری تلقی شود؛ چراکه خود از این حیث که فرد است، نیازی به سلطنت ندارد. به باور وی از آنجاکه حکومت یک امر اعتباری به‌شمار می‌رفت، و به دلیل اینکه اصل داشتن حکومت ثابت است؛ بنابراین، جزء شریعت قرار می‌گیرد. از منظر وی، اجتماعی بودن انسان و حکومت را می‌توان جزء فطری بشر دانست. علامه با پیوند انسان‌شناسی به اجتماع انسانی به ضرورت حکومت می‌رسد.

به باور علامه در صورت تحقق اسلام و احکام اسلامی در جامعه، الگوی مطلوبی از رابطه بین مردم و

حکومت محقق خواهد شد که بهتر و مناسب‌تر از نظام‌های دموکراتیک فعلی حاضر در جهان است. همچنین علامه، حکومت را به مثابه قوه قهریه‌ای می‌دانست که برای جلوگیری از تعدی و همچنین تسلط بر افراد لازم است. در منظومه فلسفه سیاسی وی، حکومت به مثابه حافظ مقررات به‌شمار می‌رفت.

علامه طباطبایی در رابطه با اینکه چه کسی باید حکومت کند و چه ضرورتی به تبعیت از وی است، بر این باور بود که فردی که در تقوای دینی و حسن تدبیر و اطلاع بر مصالح از دیگران مقدم‌تر است، ولایت دارد. و در این رابطه با استدلال عقلی و فلسفی به این بحث پرداخت. از دیدگاه علامه، فقاقت به تنهایی کافی نیست، بلکه وی در تقوا نیز باید در حداعلا باشد و مصالح را نیز درک کند؛ بنابراین، کسی که در برآیند این شرایط از همه بالاتر است، شایسته این مقام است.

در فلسفه سیاسی علامه طباطبایی، حکومت مطلوب، حکومت اجتماعی دینی است. در واقع، به زعم وی کارکرد مهم مَلک، برقراری عدالت اجتماعی است. خطابات قرآن کریم به اجتماع است و وظیفه برپایی حکومت متوجه اجتماع است. اداره حکومت با عقلانیت اجتماعی و یا شورا است. فهم قرآن کریم با تدبیر اجتماعی و تفکر اجتماعی است. قرآن ما را به تفکر اجتماعی می‌خواند و با توجه به این که فهم قرآن کریم از مصادیق ادراکات حقیقی است؛ در نتیجه، یک راه تصحیح و تقویت ادراکات حقیقی تفکر اجتماعی و تدبیر اجتماعی و یا رجوع به عقلانیت اجتماعی است. سعادت انسان امری اجتماعی است و انسان با اجتماع صالح و شایسته است که به سعادت و کمال مطلوب خود نایل می‌شود.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

۱. اشتراوس، لئو، ۱۳۹۱، *فلسفه سیاسی چیست؟* ترجمه فرهنگ رجایی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
۲. امیدی، مهدی، ۱۳۹۴، سخنرانی در میزگرد علمی فلسفه سیاسی علامه طباطبایی، سایت مباحثات (مجله فکری تحلیلی حوزه و روحانیت)، <http://mobahehat.ir/1503>
۳. امیدی، مهدی، ۱۳۹۶، *بررسی دیدگاه علامه طباطبایی درباره مشروعیت حکومت در عصر نبییت*، قم، کرسی ترویجی موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۴. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار گروهی از فضلاء حوزه علمیه قم: ۱۳۸۲/۱۰/۲۹.
۵. سخنرانی محمدتقی مصباح یزدی در همایش بزرگداشت سی و ششمین سالگرد ارتحال علامه طباطبایی، ۱۳۹۶/۹/۹، به نقل از پایگاه اطلاع‌رسانی آثار آیت‌الله مصباح یزدی: <http://mesbahyazdi.ir/node/6718>

۶. صاحبی، محمدجواد، ۱۳۶۸، «فلسفه سیاسی از دیدگاه علامه طباطبایی»، *کیهان اندیشه*، ش ۲۶، مهر و آبان.
۷. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۴۱، *مرجعیت و روحانیت، مقاله ولایت و زعامت*، تهران، شرکت انتشار.
۸. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۸۶، *اسلام و نیازمندی‌های انسان معاصر*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۹. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۸۷، *تعالیم اسلام*، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، قم، بوستان کتاب.
۱۰. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۹۳ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۷ - ۱ - ۱۰ - ۹؛ ۱۲ و ۱۶، بیروت لبنان، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۱. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۹۳، *شیعه* (مذاکرات و مکاتبات پرفسور هانری کربن با علامه سید محمدحسین طباطبایی)، به کوشش سید هادی خسروشاهی، علی احمدی میانجی و محمدامین شاهجویی، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
۱۲. عبدالله، عبدالمطلب، ۱۳۹۵، «حکومت سعادت‌گرا در اندیشه سیاسی علامه طباطبایی»، *فصلنامه حکومت اسلامی*، ش ۷۹.
۱۳. علیخانی، علی‌اکبر و همکاران، ۱۳۹۰، «علامه طباطبایی»، *اندیشه سیاسی متفکران مسلمان*، ج ۱۴، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.
۱۴. کارل، هاوی و دیوید گامز، ۱۳۸۹، *فلسفه به مثابه روش*، ترجمه سید محمدکاظم علوی، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ج ۱.
۱۵. لک‌زایی، نجف و علی‌اصغر نصرتی، ۱۳۹۳، «نسبت امنیت سیاسی و آزادی در اندیشه علامه طباطبایی (علیه‌السلام)»، *پژوهش‌های دفاعی امنیتی اسلام*، بهار و تابستان، سال اول، ش ۱.
۱۶. لک‌زایی، نجف، ۱۳۹۴، *اندیشه سیاسی امام خمینی*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی و دانشگاه باقرالعلوم (ع).
۱۷. واعظی، احمد، ۱۳۹۵، *درآمدی بر فلسفه سیاسی اسلامی*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۱۸. یزدانی‌مقدم، احمدرضا، ۱۳۹۰، *فلسفه سیاسی علامه طباطبایی و ایران معاصر*، رساله دکترای، قم، دانشگاه باقرالعلوم (ع).
۱۹. یزدانی‌مقدم، احمدرضا، ۱۳۹۱، *انسان‌شناسی و پیامدهای آن در اندیشه سیاسی هابز و علامه طباطبایی*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۲۰. یزدانی‌مقدم، احمدرضا، ۱۳۹۴، سخنرانی در میزگرد علمی فلسفه سیاسی علامه طباطبایی، سایت مباحثات (مجله فکری تحلیلی حوزه و روحانیت)؛ <http://mobahehat.ir/1503>
۲۱. یزدانی‌مقدم، احمدرضا، ۱۳۹۶، گفتگو به مناسبت روز بزرگداشت علامه طباطبایی، خبرگزاری مهر: <https://www.mehrnews.com/news/4144247>